[illegible]

[illegible] در مطبع منشی نولکشور [illegible] طبع یافت

وغیر مفید چنانکه ... چون قائل بر آن سکوت کند سامع را خبری یا طلبی
معلوم شود و آن را جمله گویند و کلام نیز گویند جمله بر دو قسم است خبریه و انشائیه
فصل بدانکه جمله خبریه آنست که قائلش را بصدق و کذب بتوان وصف
کرد و آن بر دو نوع است اول آنکه جزو اولش اسم باشد و آنرا جمله اسمیه
گویند چون زید عالم یعنی زید دانا است جزو اولش را مسند الیه و مبتدا
گویند و جزو دوم را مسند و خبر گویند دوم آنکه جزو اولش
فعل باشد و آنرا جمله فعلیه گویند چون ضرب زید جزو اولش را مسند
و آنرا فعل گویند و جزو دوم را مسند الیه و فاعل گویند بدانکه
محکوم علیه را مسند الیه و محکوم به را مسند گویند و مسند الیه تواند بود و فعل
مسند باشد و مسند الیه نتواند بود و حرف نه مسند باشد و نه مسند الیه بدانکه
جمله انشائیه آنست که قائلش را بصدق و کذب نتوان وصف کرد و آن
بر چند قسم است امر چون اضرب و نهی چون لا تضرب و استفهام چون هل
ضرب زید و تمنی چون لیت زیدا حاضر و ترجی چون لعل عمرا غائب
و عقود چون بعت و اشتریت و ندا چون یا الله و عرض چون الا تنزل
بنا فتصیب خیرا و قسم چون والله لاضربن زیدا و تعجب چون ما احسنه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله

اجمعین. بدان ارشدك الله تعالی که این مختصریست مضبوط در علم صرف

که چون مبتدی بعد از حفظ مفردات لغت و معرفت اشتقاق و ضبط معانی

تصریف با این کیفیت که مبین میگردد بخواند در معرفت اعراب و بنا

بخواندن توانائی یابد بتوفیق الله تعالی و عونه

فصل بدانکه لفظ

مستعمل در سخن عرب دو قسمت مفرد و مرکب مفرد لفظی باشد که دلالت

کند بر یک معنی و آنرا کلمه گویند و کلمه بر سه قسمت اسم چون رجل و علم و فعل

چون ضرب و حرف چون هل و بل چنانکه در تعریف معلوم شد و مرکب

لفظی باشد که از دو کلمه یا بیشتر حاصل شده باشد و مرکب دو گونه است مفید

[illegible]

[illegible]

چون ... باشد ... [illegible]

باشد چون ... [illegible]

... یا ... باشد چون ... یا ... باشد چون ...

یا لام ... یا یای ... چون ... و علامت فعل آنست که

... باشد چون قد ضرب یا سین باشد چون سیضرب یا سوف باشد

چون سوف یضرب یا حرف جزم بود چون لم یضرب یا ضمیر متصل

بود چون ضربت یا تای ساکن چون ضربت یا امر باشد چون

اضرب یا نهی باشد چون لا تضرب و علامت حرف آنست که هیچ

علامتی از علامات اسم و فعل در وی نبود **فصل** بدانکه کلمات بر دو

قسم است معرب و مبنی معرب آنست که آخرش باختلاف عوامل مختلف

شود چون جاء زید و رأیت زیدا و مررت بزید ... عامل است ...

... و آن محل اعراب و مبنی آنست که آخرش باختلاف

عوامل مختلف نشود چون هؤلاء که در حالت رفع و نصب و جر یکسان است **فصل**

فصل بدانکه مرکب غیر تام آنست که چون اورا قائل بر زبان گوید شنونده

را خبری یا طلبی حاصل نشود و آن بر چند قسمست اول مرکب اضافی

چون غلام زید و جزو اول را مضاف گویند و جزو دوم را مضاف الیه و مضاف الیه

همیشه مجرور باشد دوم مرکب بنائی و او آنست که دو اسم را یکی کرده باشند

و اسم دوم متضمن حرفی باشد چون احد عشر تا تسعة عشر که در اصل احد و

عشر بوده است واو را حذف کرده هر دو اسم را یکی کردند و هر دو جزو

مبنی باشند بر فتح الا اثنا عشر که جزو اول معرب است سوم مرکب منع صرف

و او آنست که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن حرفی نباشد

و حکمش آنست که جزو اول مبنی باشد بر فتح و دوم معرب باشد چون بعلبک و جزو دوم

بدانکه مرکب غیر تام همیشه جزو جمله باشد چون غلام زید قائم و غیر آن

و بیان جمله خواهد آمد فصل بدانکه هیچ جمله کمتر از دو کلمه نباشد لفظا یا تقدیرا چون

زید قائم یا فعل با اسم چون ضرب زید که اسم و فعل است و از بیشتر را

و بیشتر را حدی نیست بدانکه چون کلمات جمله بسیار باشد اسم و فعل و حرف

را با یکدیگر تمیز باید کردن و نظر نمودن که معرب یا مبنی و عامل یا معمول

و باید دانستن که تعلق کلمات با یکدیگر چگونه است تا مسند و مسند الیه پیدا گردد

و قسم ... اسماء اشارات او و ان ذا و تا و ذی و ته و ذه و اولاء

و اولی ... الذی و اللذان و

اللذین و التی و اللتان و اللاتی و اللواتی و ما و من و

ای و ایة و الف و لام بمعنی الذی در اسم فاعل و اسم مفعول چون الضارب

والمضروب بمعنی الذی ضرب و الذی ضُرب ... آنکه

ای و ایة ... سیم اسمای افعال و آن بر دو قسم است اول

بمعنی امر حاضر چون رُوَید ... دوم بمعنی فعل ماضی چون هیهات

... چهارم اسمای اصوات چون اُخ و ... و نخ ...

پنجم اسمای ظروف زمان چون اذ و اذا و متی و کیف و ایان

و حیث ... و قبل و بعد چنانکه مضاف باشند و مضاف

الیه محذوف منوی باشد و ظرف مکان چون حیث ... و فوق

و تحت که مضاف نشوند و مضاف الیه محذوف منوی باشد ششم اسمای

کنایات چون کم و کذا کنایات از عدد و کیت و ذیت کنایات از حدیث

هفتم مرکبات چون احد عشر ... فصل بدانکه ...

بدانکه ضمیر [illegible] شصت است و آن اتصال فعل [illegible] وقف [illegible]

مضارع با نون [illegible] ضمیر [illegible] با نون [illegible]

ضمیر متکلم [illegible] است اما [illegible] ضمیر [illegible]

مضارع معرب است [illegible] آنکه [illegible]

مبنی کلام عرب [illegible] قسم [illegible] است [illegible]

متمکن است که [illegible] اصل [illegible] است [illegible]

[illegible] حاضر معروف [illegible] متمکن است [illegible]

باشد فصل [illegible] آنکه ضمیر [illegible] قسمت اول [illegible]

[illegible] مرد و زن و ضرب [illegible] تا ای [illegible]

[illegible] ضمیر است چهارده [illegible] متصل ضرب ضربا ضربوا ضربت ضربتا ضربن

ضربت ضربتما ضربتم ضربت ضربتما ضربتن ضربت ضربنا [illegible] و چهارده

مرفوع منفصل انا نحن انت انتما انتم انت انتما انتن هو هما هم هی هما هن

و چهارده منصوب متصل ضربنی ضربنا ضربک ضربکما ضربکم ضربک ضربکما ضربکن

ضربه ضربهما ضربهم ضربها ضربهما ضربهن چهارده منصوب منفصل ایای

ایانا ایاک ایاکما ایاکم ایاک ایاکما ایاکن ایاه ایاهما ایاهم ایاها ایاهما ایاهن و چهارده مجرور

[illegible]

و دلالت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... جمع مذکر ... آنست ... [illegible]

بود و هم ... جمع مذکر ... آنست که واوی ما قبل مضموم

یا یائی ما قبل مکسور و نونی مفتوح در آخرش پیوندد چون مسلمون و مسلمین

و جمع مؤنث آنست که الفی با تائی بآخرش پیوندد چون مسلمات

و جمع مکسر ... [illegible]

است که ... اطلاق کنند ... مثل ... [illegible]

[illegible]

[illegible] آنست که [illegible] چون [illegible]

اول مثنات دوم اعلام چون [illegible] سوم اسمای اشارات

چهارم [illegible] گویند [illegible] پنجم [illegible]

[illegible] ششم [illegible] الرجل [illegible] هفتم [illegible]

[illegible] وغلام الذی عندی

الاصل [illegible] چون

[illegible] مذکر گشت

[illegible] علامت [illegible] باشد چون [illegible] که [illegible] علا

[illegible] باشد چون [illegible] علامت [illegible] چون طلحة و [illegible]

مقصوره چون [illegible] و چون [illegible] و چون ارض

در اصل [illegible]

این [illegible] مؤنث [illegible] قسم است حقیقی و لفظی حقیقی

آنست که بازای او حیوانی مذکر باشد چون امرأة که بازای رجل است

و ناقه که بازای او جمل است و لفظی آنست که بازای او حیوانی مذکر نباشد

چون ظلمة و قوة [illegible] و آنکه اسم [illegible] صفت [illegible] واحد [illegible] جمع واحد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون اقوال و [illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اول [illegible] چون [illegible]

[illegible] چون [illegible] سوم [illegible] چون

[illegible] مکسره چون [illegible]

[illegible] قول [illegible]

چهارم [illegible] سالم [illegible] باشد و نسب و جمع مکسره چون

[illegible] آیات و [illegible] و در [illegible] غیر منصرف [illegible]

[illegible] باشد و اسما [illegible] منصرف

[illegible] جمع [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] باشد [illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل [illegible] در [illegible] وجه تسمیه [illegible]

[illegible] باب [illegible]

باب اول در [illegible] فصل [illegible] اول در [illegible]

[illegible] قسم اول [illegible]

[illegible]

کاف تشبیه [illegible] و حاشا و خلا و عدا این حروف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شده بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون [illegible]

لفظی و [illegible] چون [illegible]

[illegible] سوم [illegible] چون [illegible]

باشد [illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible] ودنباداسی [illegible] درقوی باشد [illegible]

دیا [illegible] ان وتا کردن ویا قوی یا فاسق [illegible] اکرامی [illegible]

نیز یک [illegible] یا [illegible] [illegible] فصل [illegible]

وفیض شایع وان بر دو قسمست قسم اول [illegible]

نسبت کنند وان چهار است اول آنکه [illegible]

باصل [illegible] باشد [illegible] آنکه [illegible]

دوم آنکه چون [illegible] آن [illegible]

چون [illegible] کی او [illegible] چهارم آنکه [illegible]

که [illegible] یک [illegible] آن [illegible] باشد و [illegible]

منسوب [illegible] نسبت کنند [illegible] اصل [illegible]

الشایع [illegible] و [illegible] آن یا الا آن [illegible]

المعرف ولا [illegible] در [illegible] است [illegible]

[illegible] ومثلثات [illegible] قسم دوم [illegible] شایع [illegible]

بجزم کنند وان [illegible] ولا [illegible] وان [illegible]

[illegible] والاصغر وان [illegible] آنکه ان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و اگر بعد لا معرفه باشد تکرار لا لازم [illegible]

[illegible] باشد چون [illegible] و لا [illegible]

دیگر در هیچ وجه روا نیست چون لا حول و لا قوة الا بالله و لا حول و لا قوة

الا بالله و لا حول و لا قوة الا بالله و لا حول و لا قوة الا بالله و لا حول

و لا قوة الا بالله پنجم حروف ندا و آن پنج است یا و ایا و هیا و ای و همزه

[illegible] این حروف منادی مضاف را نصب کنند چون عبد الله

مضاف را چون [illegible]

[illegible]

فاعل آن اسم است که پیش از وی فعلی باشد و مسند بدان اسم بطریق قیام بوی
بدان اسم چون ضرب زید و مفعول مطلق مصدریست که بعد از
فعلی و از معنی آن فعل باشد چون ضربت ضربا و قمت
قیاما و مفعول فیه اسمیست که فعل مذکور در وی واقع شود و او را
ظرف گویند و ظرف بر دو گونه است ظرف زمان چون صمت یوم
الجمعة و ظرف مکان چون جلست عندک و مفعول معه اسمیست که
مذکور باشد بعد از واو بمعنی مع چون جاء البرد والجبات
ای مع الجبات و مفعول له اسمیست که دلالت کند بر سبب فعل مذکور
باشد چون قمت اکراما لزید و حال اسمیست که دلالت کند بر هیئت
فاعل چون جاء زید راکبا و ضربت زیدا راکبا یا بر هیئت مفعول چون ضربت زیدا
مشدودا یا بر هیئت هر دو چون لقیت زیدا راکبین
و فاعل و مفعول را ذو الحال گویند و آن غالبا معرفه باشد و اگر نکره باشد حال
را مقدم دارند چون جاءنی راکبا رجل و حال جمله نیز باشد چنانچه رأیت الامیر
و هو راکب و تمییز اسمیست که رفع ابهام کند از عدد چون عندی احد عشر درهما یا از وزن
چون عندی رطل زیتا یا از کیل چون عندی قفیزان برا یا از مساحت چون ما

[illegible]

سوم متعدی به دو مفعول که اقتصار بر یکی از دو مفعول روا نباشد و این

در افعال قلوب است چون علمت و ظننت و حسبت و خلت و زعمت و رأیت و وجدت

چون [illegible] افعال [illegible] چهارم متعدی به سه مفعول چو

اعلم و اری و انبأ و نبأ و اخبر و خبر و حدث [illegible]

این [illegible] مفعول است مفعول [illegible] دوم [illegible] باب علمت [illegible]

[illegible] مفعول [illegible] مفعول [illegible] بجای فاعل [illegible] و دیگری [illegible]

[illegible] باب [illegible] مفعول اول [illegible] مفعول ثالث [illegible]

دیگر فصل بدانکه افعال ناقصه هفده اند کان و صار و اصبح

و امسی و اضحی و ظل و بات و [illegible] و ما زال و ما انفک و ما فتئ و ما برح و ما دام و لیس

[illegible] این افعال بفاعل تنها تمام نشوند [illegible]

[illegible] خبر [illegible] ناقصه گویند و [illegible]

[illegible] چون کان زید قائما [illegible] اسم کان [illegible]

کان [illegible] قیاس کن [illegible] افعال [illegible]

تنها تام شوند چون کان مطر [illegible] باران [illegible] کان تامه گویند

[illegible] فصل بدانکه افعال مقاربه [illegible] عسی و کاد و

نحو با مفعول آن است که فعل فاعل به وی واقع شود چون ضرب زید عمروا
بدانکه این همه منصوبات بعد از تمامی جمله باشند و جمله از فعل و فاعل
بدین سبب گویند که الفضله ... فصل بدانکه فاعل
دو قسمست مظهر چون ضرب زید و مضمر بارز چون ضربت و مضمر مستتر
پوشیده چون زید ضرب که فاعل ضرب هو است در ضرب مستتر بدانکه چون
فاعل مونث حقیقی باشد یا ضمیر مونث علامت تانیث در فعل
لازم باشد چون قامت هند و هند قامت اما در مظهر مونث
غیر حقیقی و در مظهر جمع تکسیر هر دو روا باشد چون طلع الشمس و طلعت الشمس
قال الرجال و قالت الرجال قسم دوم مجهول بدانکه فعل مجهول آن است که
فاعل مفعول را رفع کند و باقی را نصب چون ضرب زید
ضرب ... فعل مجهول را فعل ما لم یسم فاعله گویند
و ... را مفعول ما لم یسم فاعله گویند فصل بدانکه فعل متعدی
چهار است اول متعدی بیک مفعول چون ضرب زید عمروا دوم
متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول روا باشد چون اعطی ...
و ... روا باشد چون علمت زیدا ... و اینجا ... زید ... است

[illegible]

[illegible] چهارم [illegible]

[illegible]

[illegible] قائم [illegible] چون [illegible]

چون [illegible] موصول چون [illegible] القائم [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] چون [illegible] قائم [illegible]

همان [illegible] که قائم [illegible] مفعول معنی

[illegible]

کرب و اوشک ست و این افعال در جمله اسمیه روند چون کان آدم را رفع کنند و
خبر را نصب الا آنکه خبر اینها فعل مضارع باشد با ان چون عسی زید ان یخرج یا
آن چون عسی ان یخرج زید و شاید که فعل مضارع با ان فاعل عسی باشد و احتیاج بخبر
نیفتد چون عسی ان یخرج زید در محل رفع بمعنی مصدر فصل بدانکه افعال
مدح و ذم چهار است نعم و حبذا برای مدح و بئس و ساء برای ذم و ما بعد
فاعل باشد آنرا مخصوص بالمدح یا مخصوص بالذم گویند و شرط آنست که فاعل
معرف بلام باشد چون نعم الرجل زید یا مضاف بسوی معرف بلام چون
نعم صاحب القوم یا ضمیر متمیز بنکره منصوبه چون نعم رجلا زید فاعل
نعم هو است مستتر در نعم و رجلا منصوب است بتمیز زیرا که هو مبهم است و حبذا
زید حب فعل مدح است و ذا فاعل او و زید مخصوص بالمدح و همچنین بئس
الرجل زید و ساء الرجل عمرو فصل بدانکه افعال تعجب دو صیغه است از هر مصدر
ثلاثی مجرد باشد اول ما افعله چون ما احسن زیدا چه نیکوست زید تقدیر
ای شیء احسن زیدا ما بمعنی ای شیء است در محل رفع بابتدا و احسن در محل
رفع خبر مبتدا و فاعل احسن هو است مستتر و زیدا مفعول به دوم افعل به چون
احسن بزید احسن صیغه امر است بمعنی خبر تقدیرش احسن زید ای صار ذا حسن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اول ابتدا یعنی [illegible]

قائم [illegible] گوینده [illegible] باشد [illegible]

با ابتدا و انتها [illegible]

اگر کلمه [illegible] دوم [illegible]

مثل مضارع [illegible]

[illegible] جازم [illegible] تعالی [illegible]

خاتمه در فوائد [illegible] فصل

اول در توابع بدانکه تابع [illegible] باشد [illegible]

سابق از جهت [illegible] سابق [illegible]

موافق متبوع باشد و تابع پنج قسمست اول [illegible]

دلالت کند بر معنی که در متبوع باشد [illegible]

حال عدم اشتمال عامل او مفعول مجهول اگر [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] اضافه [illegible]

همان [illegible] كه [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] اعتبار [illegible]

همان [illegible] [illegible] تمييز [illegible]

[illegible] چون [illegible] بالعقد للام چون [illegible] الا [illegible]

يا اضافت چون [illegible] القوم [illegible] فاعل [illegible]

[illegible] چون

[illegible] چون [illegible] غلام

[illegible] غلام [illegible]

اسم تام [illegible] و تمامی اسم [illegible] بتنوين باشد چون [illegible]

[illegible] با تنوين [illegible]

[illegible] چون [illegible] بنون جمع [illegible] بالاضافه [illegible]

جمع چون [illegible] عشرون [illegible] عشرون يا اضافت چون [illegible]

[illegible] اسماي كنايات [illegible] كذا [illegible]

[illegible]

[illegible] فصل دوم در بیان [illegible] منع صرف [illegible]

است که [illegible] اسباب منع صرف در وی باشد [illegible] غیر منصرف [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] باشد و [illegible] اسباب منع صرف [illegible]

[illegible] و وصف و تأنیث و [illegible] و عجمه و جمع و ترکیب و [illegible] فعل و الف و نون [illegible]

چنانچه [illegible] است [illegible] و ثلاث و [illegible] صفت [illegible] عدل و

و در طلحه [illegible] است علم و در زینب تأنیث [illegible] علم و [illegible]

[illegible]

[illegible]

... چون جاءنی ... [illegible]

... [illegible] ... چون جاءنی الزیدان [illegible]

... [illegible] ... مکسر ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

دوازدهم [illegible]

[illegible] الذین [illegible]

الذین [illegible] برای [illegible]

چون لو کان فیهما آلهة الا الله [illegible]

برای استثنای [illegible]

چهاردهم لام مفتوحه برای تأکید چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حروف تنبیه و آن سه است الا و اما و ها دوم حروف ایجاب

و آن شش است نعم و بلی و اجل و ای و جیر و ان سوم حروف تفسیر و آن

دو است ای و ان [illegible] چهارم حروف

مصدریه و آن سه است ما و ان و ان [illegible] در فعل [illegible] بمعنی

مصدر باشد پنجم حروف تحضیض و آن چهار است الا و هلا و لولا و لوما

ششم حرف توقع و آن قد است برای تحقیق در ماضی برای تقریب ماضی بحال

و در مضارع برای تقلیل هفتم حروف استفهام و آن سه است ا و هل و ما

هشتم حرف ردع و آن کلا است بمعنی بازگردانیدن [illegible]

است چون کلا سوف تعلمون نهم تنوین و آن پنج است تمکن چون زید

و تنکیر چون صه ای اسکت سکوتا ما فی وقت ما [illegible]

[illegible]

... والمبتدأ ... الفاعل ... [illegible]

الاشارة والموصول والكناية ... الاسماء ... [illegible]

تمييز الظرف ... الاسم ... ومنها ... اسم الفاعل

واسم المفعول ... الصفة المشبهة واسم التفضيل ... اسم المكان اسم الآلة

... والمصدر ... الفعل الماضي والمضارع والامر ... والامر

... فالماضي ... الامر ... المضارع

... عن الماضي ... المضارع ... [illegible]

... المضارع ... الحروف ... الامر والنهي ... [illegible]

... الاسم ... الوقت ... [illegible]

... على ثلاثة انواع ... [illegible]

الى ... علم ... الثلاثة ... والحروف

... حروف الجر ... [illegible]

الباء والتاء والكاف واللام والواو ومنذ ومذ وخلا ورب وحاشا

ومن وعن وعلى وفي والى ... والنواصب للفعل المضارع وهي اربعة

ان ولن وكي واذن والجوازم للمضارع وهي خمسة ان ولم ولما

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيد المرسلين محمد وآله أجمعين

اعلم أيدك الله تعالى أنه لما كانت الألفاظ العربية الموضوعة للمعنى إما مفردة

أو مركبة فالمركب جملة وكلام ومركب إضافي ومركب تعدادي ومركب مزجي والمفرد

يسمى كلمة وهي اسم وفعل وحرف فالاسم معرب ومبني والمعرب مرفوع ومنصوب ومجرور

فالمرفوع الفاعل ونائب الفاعل والمبتدأ وخبر المبتدأ وخبر إن وأخواتها

واسم كان وأخواتها واسم ما ولا المشبهتين بليس والمنصوب المفعول

المطلق والمفعول به والمفعول فيه والمفعول له والمفعول معه والحال والتمييز والمستثنى

وخبر كان وأخواتها واسم إن وأخواتها واسم لا التي لنفي الجنس وخبر ما ولا المشبهتين بليس

والمجرور المضاف إليه وما دخله حرف الجر والتابع للمرفوع والمنصوب

والمجرور يكون إعرابه كإعراب متبوعه وهي خمسة النعت والتأكيد والعطف

... والاسمية ما يتركب من المبتدأ والخبر مثل زيد قائم والفعلية ما يتركب

من الفعل والفاعل مثل قام زيد والظرفية ما يتركب من الظرف وما يتعلق

به مثل أمامك والشرطية ما يتركب من الشرط والجزاء مثل إن تضربني أضربك

والمفسرة ما يبين الكلام السابق المجمل مثل الكلمة لفظ وضع لمعنى مفرد والتعليلية

ما هي علة لما قبلها مثل قوله عليه السلام [illegible] في [illegible] فانما [illegible]

والمعترضة ما وقعت بين الكلامين بلا تعلق معنى مثل قال [illegible]

[illegible] في الوضوء ليس بشرط [illegible] مثل [illegible]

[illegible] والصفة هي ما يجيء بعد النكرة من الكلام السابق نحو [illegible] بالافعال و

[illegible] بالاسماء [illegible] الافعال [illegible] لا في الاسماء [illegible] الابتدائية ما

في اول الكلام مثل الكلمة لفظ وضع [illegible] بلا استيناف [illegible]

مثل الباب الثاني في السؤال [illegible] ما وقعت [illegible] مثل [illegible]

[illegible] والله اعلم [illegible] في [illegible]

تمت بالخير

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلاة على رسوله محمد وآله أجمعين

الامر والا النهي [illegible] والتشبيه الذي [illegible] الاشياء [illegible] الاستفهام [illegible]

الى وان [illegible] وكان وليت ولعل [illegible] ما [illegible] فتختص بالافعال

ايضا وحروف النداء التي تقصد المنادى [illegible] اشبه بالنكرة وهي

يا وايا وهيا واي والهمزة [illegible] الا التي [illegible] وما ولا بمعنى ليس في غير [illegible] وحروف

[illegible] وهي [illegible] واو [illegible] ام ولا وبل ولكن وحروف

التنبيه وهي الا واما وها وحروف الايجاب وهي نعم وبلى واي واجل وجير وان

وحروف التفسير اي وان وحروف التحضيض وهي هلا والا ولولا ولوما ويلزمها

الفعل لفظا او تقديرا وحرف التوقع وهو قد وحروف الاستفهام وهي الهمزة

وهل وحروف الردع وهو كلا وقد جاء بمعنى حقا وكذلك [illegible] المسند [illegible]

الشرط وتاء التانيث الساكنة تلحق الماضي المتحركة [illegible] والتنوين

وهو نون ساكنة تتبع حركة [illegible] لا لتاكيد الفعل ونون التاكيد خفيفة او مشددة [illegible]

بالفعل [illegible] في الامر والنهي والاستفهام والتمني والعرض والقسم وقلت في النفي

تمت الخلاصة

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible] ان الفعل [illegible] على اربعة [illegible]

[illegible]

[illegible] والاصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الحروف [illegible]

بالالف [illegible] وفي حال [illegible]

[illegible] البدل واعلم ان كلام العرب [illegible]

[illegible] ان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] في الزمان والمكان [illegible]

[illegible] والتمييز [illegible]

الا لفظي [illegible] كان [illegible] في الدار [illegible] من الكلام

اثبت كذلك [illegible] في القسم الاول [illegible] من الكلام اللفظي [illegible] الرفع

على المبدل [illegible]

[illegible]

[illegible]

الياء والواو والالف [illegible]

والاسماء [illegible] كل اسم [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible] الثالث

[illegible]	[illegible]

[illegible] الرابع

[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد توحید [illegible] و درود [illegible] مصطفی	نعت آل پاک پیغمبر رسول مجتبی
[illegible] اهل یقین	حامی دین آفتاب سلطنت ظل خدا
[illegible]	چون [illegible] صبح و مسا
حضرت [illegible] اقبال جاه [illegible]	پادشاهی [illegible] بقا

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

النوع الحادی عشر

[illegible]	[illegible]

النوع الثانی عشر

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

النوع الثالث عشر

[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

النوع الخامس

[illegible]	[illegible]

النوع السادس

[illegible]	[illegible]

النوع السابع

[illegible]	[illegible]

النوع الثامن

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

النوع التاسع

[illegible]	[illegible]

[illegible]

شروع کرده شد از حضرت الله تعالی ان یوفقنی لانه ولی التوفیق و بیده ازمة
التحقیق بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که لفظ
یا مفرد و لیکن جزو معنی دلالت کند یا نه اول را مرکب گویند و ثانی را مفرد و آن
چهار گونه است یکی آنکه لفظ جزو ندارد چون همزه استفهام دوم جزو دارد و آن
جزو دلالت ندارد بر معنی چون زید سوم جزو دارد و دلالت کند لیکن جزو معنی مقصود
دلالت ندارد چون عبد الله وقتی که علم باشد و تأبط شرا در حالت علمیت چهارم
جزو دلالت بر معنی مقصود باشد لیکن دلالت مقصود نبود مثل حیوان ناطق
در وقت علمیت برای شخص انسانی اما مرکب دو نوع است تام و ناقص تام
آنکه سکوت متکلم بر آن صحیح باشد و این قسم را مرکب خبری و انشائی نیز گویند و این
بر دو نوع است تقییدی و غیر تقییدی تقییدی آنکه جزو ثانی او قید اول باشد
چون غلام زید و این را مرکب اضافی گویند و رجل فاضل این را مرکب توصیفی
خوانند اما غیر تقییدی آنکه جزو ثانی او قید اول نباشد و آن سه قسم است از آن
جمله مرکب بنائی آنکه مبنیست بر دو نوع است یکی آنکه جزو دومش متضمن
حرف باشد چون خمسة عشر این مرکب بنائی و تعدادی گویند دوم آنکه جزو دوم
صوت باشد چون سیبویه و نفطویه این را مرکب صوتی گویند و اما آنکه صوت نیست

عوامل قیاسیه

وبدانکه هست قیاسی اول مصدر	اسم مفعول و صفت فعل باشد مطلقا
پنج ... باشد گر آن باشد همه فاعل	هفتم اسم تام باشد ناصب تمییز را

عوامل معنویه

تا که عامل در مضارع معنوی باشد بدان	همچنین معنی عامل ... مبتدا
ور شناسی آن ...	... ختم کردیم ما

3

بسم الله الرحمن الرحیم

... کلام حمد ملک العلام ... [illegible] ... علیه و علی آله و صحبه
الف الف تحیة و سلام اما بعد ... [illegible] ... الفضل ... البار ...
فیض ... [illegible] ... تحقیق ... کلام از کتب معتبره ...
شرح ... [illegible] ... تحقیق ... کلام
تمام ... آنکه اگر خطائی بینند ... [illegible]

آنست که فعلش صادق و کاذب ... با ابتدا است ثانی جمله است

اسمیه و فعلیه و ظرفیه و شرطیه یعنی اگر جزو اولش اسم باشد اسمیه است چون زید قائم و اگر جزو اول

فعل باشد فعلیه است چون قام زید و چون ... مسند الیه ... باید ... [illegible]

اعتباری نیست چه اول قائم مقام ... فعلیه شد ثانی اسمیه ... [illegible]

اولش ظرف شد ظرفیه و ... چون عندی ... [illegible]

زید ... و فی الدار ... فعلیه ... [illegible]

فعلی گفته اند که رفع اسم بعد ظرف ... [illegible]

و فی الدار خبر مقدم است ... [illegible]

داخل باشد مانند جمله شرطیه آنکه مسند بحرف شرط ... [illegible]

جمله و ذلک ان ... انشائیه ... [illegible]

لا تضرب ... استفهام چون هل ضربت ... [illegible]

... ششم عقود چون بعت ... [illegible]

... هفتم ... [illegible]

... [illegible]

یا در محل اعراب ... [illegible]

[illegible] مرکب [illegible] باشد چون [illegible]

[illegible] خوانده [illegible] کلام [illegible]

[illegible] کلام [illegible]

[illegible] شمس الدین [illegible] کلام [illegible]

[illegible] کلام [illegible] دلالت

کند یعنی سکوت [illegible] جمله [illegible] فعل و فاعل و مبتدا و خبر

چنین [illegible] باشد مثل ضرب اللص [illegible]

[illegible] جمله [illegible] بخلاف کلام [illegible]

جمله [illegible] افاده [illegible] کلام [illegible]

[illegible] کلام [illegible] کلام [illegible] العلام

[illegible] کلام [illegible] کلام [illegible]

[illegible] مفصل [illegible] خبر [illegible]

جمله کلام [illegible] است [illegible] فایده جمله [illegible]

اولی [illegible] نسبت خبریه [illegible] صادق و کاذب

[illegible] پس اگر [illegible] نسبت خارج مطابق باشد صادق [illegible] کاذب و انشائیه آنست

[illegible]

از روی معنی بر قول اخفش و جمعی مانع نیست بقول دیگران لازم است و نیز بجای
معرفت برای حصول شیء که خبر واقع است مثال الاخیر [illegible] واو
[illegible]
[illegible]
استقبال [illegible] [illegible]
[illegible] جمل او [illegible] شود [illegible] اول [illegible]
[illegible] کرده که جمله حالیه [illegible] گفته [illegible]
[illegible] استقبال که [illegible] باشد
منافات حال استقبال حیث [illegible] جمله شرطیه خبریه
چنانکه مطرزی گفته که جمله شرطیه حال نمیباشد الا و مقترن [illegible] هرگاه جمله
[illegible] که جمله شرطیه حال [illegible] گویی جاءنی زید [illegible] یعنی جمله شرطیه را
اولا حال گردانی [illegible] رابط ضرورت است جمله [illegible] او ضمیر
[illegible] داده میشود یا ضمیر و واو یا ضمیر مثل لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری [illegible]
[illegible] مثل [illegible] جمله
عاطفه باشد مثل [illegible]

زیاده نمود و ما معنی قسم ثانی خواهی دانست قسم اول خبر جمله که خبر مبتدا باشد [illegible]

از دو امر خالی نیست [illegible] اول [illegible] یا [illegible] ان [illegible] کان او [illegible]

[illegible]

[illegible] خبر [illegible]

[illegible] خبر [illegible] شده [illegible] گفته [illegible]

[illegible] قول [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] اول [illegible] محل [illegible]

[illegible] ربط [illegible] و آن ضمیر [illegible] مبتدا باشد [illegible]

[illegible] ضمیر [illegible] مشهور [illegible]

[illegible] مبتدا ایشان [illegible] لفظ [illegible] مبتدا [illegible]

[illegible] ضمیر [illegible] خبر است [illegible]

[illegible] مبتدا ایشان [illegible] نعم الرجل [illegible] نعم الرجل خبر [illegible]

مبتدا و خبر احتمال جمله [illegible] که مبتدا و خبر [illegible] است آن الرجل معرف باللام

جنس [illegible] قول [illegible] الناس [illegible] کل الناس [illegible]

و حال آنکه کسی قائل [illegible] بعضی گفته اند که ربط احتمال [illegible] مبتدا [illegible]

تقدیم [illegible] ... اول [illegible]

قسم سوم جمله که مفعول واقع شود [illegible]

و جمله [illegible] مفعول [illegible] اول جمله [illegible]

دوم [illegible]

سوم جمله که فاعل [illegible] واقع شود [illegible]

[illegible] شود تا سبب فاعل [illegible]

قسم چهارم جمله که مضاف الیه واقع شود [illegible]

و مضاف [illegible] ظرف زمان باشد [illegible]

چون [illegible]

[illegible]

[illegible] قسم پنجم جمله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قسم ششم جمله [illegible]

جمله [illegible] مثل [illegible] الا [illegible] باشد و فعلیه که در ان
[illegible] مثل [illegible] و فعل مضارع [illegible]
[illegible] مثل [illegible] مثل [illegible] و فعل [illegible]
[illegible] است و اگر فعل ماضی باشد یا مضارع [illegible] مثل
[illegible] الا [illegible] باشد [illegible]
مضارع [illegible] مثل [illegible] الا [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] است و اگر مضارع [illegible] و ملا و ما [illegible]
[illegible] بال [illegible] و [illegible] ندارد
[illegible] است مثل [illegible] الا [illegible] پس لفظا
مثل [illegible] اکثر [illegible] مضمر [illegible] اگر [illegible] ما
یعنی [illegible] و احوال اکثر [illegible] مضمر [illegible] باشد و اگر فعل ماضی
غیر [illegible] است [illegible] است و ماضی [illegible] است
[illegible] مثال [illegible] مثال
[illegible] است
[illegible]

[illegible]

از فعل ... قائم ... ثانی وصل ... دوم جمله که ... حال ... مقطوع

... [illegible] ... ان الله ... جمله ... فاعل ... [illegible]

... [illegible] ... قائم ... دوم ... جمله ... [illegible]

... [illegible] ... دوم توسط ... فایده ... [illegible]

... [illegible] ... مثل ... فاعل ... [illegible]

... [illegible] ... تقسیم ... [illegible]

اسم ... مثل ... [illegible]

الف ... سوم ... نام ... [illegible]

... [illegible] ... قول ... [illegible]

مثل ... [illegible] ... جمع ... [illegible]

... فایده ... [illegible]

دوم معرفه ... اسم معروف ... مثل ... البینات

است الف ... چهارم جمله ... موصول ... [illegible]

خواه ... مثل جاء الذی قام ابوه جمله قام ابوه ... محل اعراب ...

بخلاف اسم موصول ... اقتضا ... محل ... اعراب ... [illegible]

[illegible]

موافق [illegible] خواهد بود و این [illegible] را که [illegible] به توصیف اول [illegible] بنا بر آنکه لفظ

از [illegible] مقدم شود و آن محل [illegible] و نصب باشد [illegible] جمله [illegible]

إلی الذی [illegible] مضافات [illegible] مختص [illegible] باشد [illegible]

[illegible] مثل [illegible] الذین [illegible] که تا این جمله واقع شود محل او

در رفع یا نصب یا جر [illegible] جمع باشد و آن [illegible] باشد [illegible]

یا [illegible] از جمله [illegible] باشد مثل قول شاعر [illegible]

از جمله الذین [illegible] محل [illegible]

شیخ بهاء الدین [illegible] دیگر گفت [illegible]

زیرا که گفته [illegible] محلی از اعراب [illegible] محل [illegible]

مثل [illegible] الامر [illegible] الله [illegible]

[illegible] محل [illegible]

هر گاه [illegible] محل [illegible] است

که [illegible] واقع شود اما آن محل که [illegible] محلی از اعراب [illegible]

نوع اول [illegible]

است یکی آنکه [illegible] لفظ [illegible]

اعراب فاعل در مثل جاءنی زید فاعل گرفته پس جمله فاعل گرفته محلی از اعراب نیست بلکه جمله جزء فعل است

گرفته است نصب محلی از اعراب ندارد و علت تقدیم الکلام فی تحقیق الجملة والکلام

وعونا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سیدنا محمد واله واصحابه اجمعین

تمام شد

چون بحث مستثنی در کتاب نحو میر نبود برای فائده طلاب نوشته شد

بدانکه مستثنی لفظی است که مذکور باشد بعد الا واخوات آن یعنی غیر وسوی وحاشا وخلا وعدا

وما خلا وما عدا ولیس ولا یکون تا ظاهر گردد که منسوب نیست بسوی مستثنی آنچه نسبت کرده شده

بسوی ما قبل وی و آن بر دو قسم است متصل و منقطع متصل آنست که خارج کرده شود بعد الا

واخوات وی از متعدد مثل جاءنی القوم الا زیدا پس زید داخل بود در قوم و اخراج کرده شد

منقطع آن باشد که مذکور شود بعد الا واخوات وی و خارج کرده نشود از متعدد

از آنکه داخل نباشد در متعدد مثل جاءنی القوم الا حمارا که حمار داخل قوم نیست

اعراب مستثنی چهار قسم است قسم اول آنکه مستثنی بعد الا در کلام موجب باشد منصوب باشد

منصوب باشد مثل جاءنی القوم الا زیدا وکلام موجب آن باشد که نفی ونهی واستفهام نباشد

وهمچنین در کلام غیر موجب اگر مستثنی بر مستثنی منه مقدم کرده شود منصوب خواهد بود مثل ما جاءنی

الا زیدا احد و مستثنی منقطع هم منصوب باشد [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اگر مستثنی منصوب باشد و بعد از خلا و ما عدا و لیس و لایکون هم منصوب باشد
چنانکه جاءنی القوم خلا زیدا و عدا زیدا [illegible] چهارم آنکه مستثنی بعد از الا در کلام غیر موجب
واقع شود و مستثنی منه هم مذکور باشد پس در آن دو وجه است یکی منصوب باشد بنابر
استثنا و دیگر آنکه بدل باشد از ما قبل خویش چون ما جاءنی احد الا زید [illegible] سوم آنکه
معرب باشد بحسب عوامل [illegible] مستثنی منه مذکور نباشد و کلام غیر موجب واقع شود پس اعراب مستثنی بالا
بحسب عوامل مختلف باشد نحو ما جاءنی الا زید و ما رأیت الا زیدا و ما مررت الا بزید چهارم
آنکه مستثنی بعد از غیر و سوی [illegible] واقع شود پس مستثنی مجرور باشد [illegible]
غیر مجرور باشد و بعضی [illegible] جائز داشته اند چون جاءنی القوم غیر زید و سوی زید و سواء
زید و حاشا زید [illegible] اعراب لفظ غیر مثل اعراب مستثنی بالا باشد در جمیع صورتهای مذکوره
چنانکه گوئی جاءنی القوم غیر زید [illegible] و ما جاءنی غیر زید القوم و ما جاءنی احد غیر زید
و ما جاءنی غیر زید و ما رأیت غیر زید و ما مررت بغیر زید بدانکه لفظ غیر موضوعست برای
صفت و گاه برای استثنا آید چنانکه الا برای استثنا موضوع است و گاه در صفت مستعمل شود
قوله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا یعنی غیر الله [illegible]

خاتمة الطبع

[illegible]